

فصلنامه علمی - تخصصی

مطالعات تفسیری آلاء الرحمن

گروه علمی - تربیتی تفسیر و علوم قرآن جامعه الزهراء (ع)

دوره سوم * شماره نهم * پاییز ۱۴۰۳



بررسی کلامی - تفسیری علم به غیب پیامبر (ع) و امام (ع)

در اندیشه علامه طباطبایی

حسین سلطانی اسفریزی^۱

چکیده

موضوع علم به غیب پیامبر اکرم (ع) و انمه اطهار (ع) از مباحث بنیادین کلام اسلامی است که همواره محل پرسش و گفت‌وگو میان اندیشمندان مسلمان بوده است. علامه سید محمدحسین طباطبایی به‌عنوان مفسر بزرگ شیعی و متفکری نوآور، با تکیه بر رویکرد تفسیری و کلامی خاص خود به این مسئله پرداخته است. پرسش اصلی این پژوهش آن است که تبیین علامه طباطبایی از حدود و کیفیت علم به غیب پیامبر (ع) و امام (ع) چیست و بر چه مبانی کلامی - تفسیری استوار است؟ روش تحقیق در این نوشتار، توصیفی - تحلیلی و با محوریت کاوش در تفسیر المیزان و دیگر آثار علامه سامان یافته است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که از منظر علامه، علم به غیب بااصاله از آن خداوند است و پیامبر (ع) و امامان (ع) به اذن و مشیت الهی، در حدّ ظرفیت وجودی خود از آن بهره‌مند می‌شوند. علامه با تکیه بر اصل «تفسیر قرآن به قرآن» و با بهره‌گیری از مبانی عقلی، تأکید دارد که علم معصومین (ع) به غیب، هرچند گسترده و فراگیر است، اما نقشی در تغییر یا ایجاد حوادث خارجی ندارد و تنها بازتابی از مشیت و اراده الهی است. بدین‌سان، دیدگاه وی تلفیقی از نگرش تفسیری و مبانی کلامی است که جایگاه معصومین (ع) را در ارتباط با علم غیب به‌گونه‌ای معقول و هماهنگ با آموزه‌های قرآنی و عقلی تبیین می‌کند.

واژگان کلیدی

امام معصوم (ع)، تفسیر المیزان، تفسیر قرآن به قرآن، علامه طباطبایی (ع)، علم به غیب، پیامبر (ع)، غیب.

Email: soltanihossein229@Gmail.com	۱. دانش آموخته حوزه علمیه اصفهان.
Orcid: 0009-0004-6061-7974	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۸/۲۵	تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۵/۱۵
استناددهی: حسین، سلطانی اسفریزی (۱۴۰۳). «بررسی کلامی - تفسیری علم به غیب پیامبر (ع) و امام (ع) در اندیشه علامه طباطبایی»، مطالعات تفسیری آلاء الرحمن، دوره ۳، ش ۹، صفحات ۵۵ - ۷۴.	

۱. مقدمه

اندیشه وجود جهانی فراتر از عالم محسوس با ویژگی‌هایی متفاوت، از آغاز خلقت ذهن انسان را به پرسش و تأمل درباره چیستی آن و امکان شناخت و دسترسی به آن واداشته است. آنچه این دغدغه را بیشتر برانگیخت، ادعای پیامبران الهی بود که به‌عنوان فرستادگان خداوند، خویش را حامل پیام‌ها و علوم برخاسته از عالم غیب معرفی کردند.

قرآن کریم در بیش از پنجاه آیه به عالم غیب اشاره کرده و علم به آن را ذاتاً ویژه خداوند دانسته است؛ با این حال در مواردی نیز از آگاهی برخی از پیامبران و بندگان برگزیده، به‌ویژه پیامبر اسلام ﷺ، نسبت به امور غیبی خبر داده است. در روایات منسوب به معصومان علیهم‌السلام نیز گاه علم به غیب برای ایشان نفی و گاه اثبات شده است. همین امر موجب شده است که متکلمان، فلاسفه و مفسران اسلامی، هر یک بر اساس مبانی خاص خود، این موضوع را از منظر عقل و نقل بررسی و تحلیل کنند.

در این میان، علامه سید محمدحسین طباطبایی، فیلسوف و مفسر برجسته شیعی، در آثار خود به‌ویژه در تفسیر گرانسنگ تفسیر المیزان، به‌طور مبسوط به تبیین علم به غیب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان علیهم‌السلام پرداخته است. او با رویکردی کلامی - تفسیری و با تکیه بر روش خاص خویش در «تفسیر قرآن به قرآن»، کوشیده است میان آیات و روایات ظاهراً متعارض دربار علم غیب جمع کند و تصویری منسجم از حدود و کیفیت علم پیامبر و امامان علیهم‌السلام ارائه دهد.

بر این اساس، در نوشتار حاضر ابتدا معنای غیب و اقسام آن با استناد به آیات و روایات بررسی می‌شود، سپس امکان آگاهی انسان از عالم غیب مورد تحلیل قرار می‌گیرد. در ادامه، مسئله اصلی یعنی علم غیب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان علیهم‌السلام با رویکرد عقلانی و نقلی تبیین شده و در پایان، تلاش علامه طباطبایی در رفع تعارض میان آیات و روایات مرتبط و تقریر دیدگاه نهایی ایشان مورد مطالعه قرار می‌گیرد. پرسش اصلی تحقیق آن است که تبیین علامه طباطبایی از علم غیب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امام علیهم‌السلام چیست و بر چه مبانی کلامی - تفسیری استوار است؟

پیشینه تحقیق

موضوع علم به غیب پیامبر ﷺ و امامان ﷺ در اندیشه علامه طباطبایی در سال‌های اخیر توجه پژوهشگران متعددی را به خود جلب کرده است. برخی از این پژوهش‌ها به‌طور مستقیم بر دیدگاه علامه تمرکز داشته‌اند و برخی دیگر به‌طور کلی‌تر به علم غیب پرداخته و در ضمن، آرای ایشان را بررسی کرده‌اند.

از جمله می‌توان از مقالات ذیل یا نمود:

(۱) مقاله «علم امامان به غیب از منظر قرآن با تأکید بر دیدگاه علامه طباطبایی» نوشته غلام‌محمد شریعتی (نشریه قرآن‌شناخت، سال هشتم، ش ۱، ۱۳۹۴) اشاره کرد که با محوریت آیات ۱۴۳ بقره و ۱۰۵ توبه، به تحلیل دیدگاه علامه درباره علم غیب امامان پرداخته است؛

(۲) مقاله «بررسی ماهیت و مفهوم علم غیب خدا و غیر خدا از دیدگاه علامه طباطبایی» اثر محمدمبین سپاهیان، یدالله ملکی و جعفر تابان (ماهانامه جامعه‌شناسی سیاسی ایران، دوره ۳، ش ۴، ۱۳۹۹) تلاش کرده است ماهیت علم به غیب و حدود آن را در مقایسه میان خداوند و بندگان برگزیده از منظر علامه تبیین کند؛

(۳) مقاله «بررسی علم به غیب ائمه ﷺ در مکتب کلامی علامه و شاگردان وی» نوشته عصمت نیری، حسین قاسمی و محمدتقی دیاری بیدگلی (فصلنامه پژوهش‌های فلسفی - کلامی، سال ۱۷، ش ۴، ۱۳۹۵) نیز با نگاهی تطبیقی، به آرای علامه و شاگردان وی در این زمینه پرداخته است.

افزون بر اینها، تحقیقاتی مانند «دیدگاه علامه طباطبایی درباره علم غیب امامان» (شمشیری، ۱۳۹۸) و آثار مشابه دیگر نیز هر یک بخشی از ابعاد این موضوع را بررسی کرده‌اند. با وجود این تلاش‌ها، اغلب پژوهش‌های پیشین یا به بررسی بخشی محدود از آیات مرتبط بسنده کرده‌اند، یا بیشتر جنبه گزارشی داشته و کمتر به تحلیل نظام‌مند مبانی کلامی - تفسیری علامه پرداخته‌اند. پژوهش حاضر در پی آن است که با رویکردی تلفیقی و تحلیلی، دیدگاه علامه طباطبایی را در باب علم غیب پیامبر ﷺ و امامان ﷺ بر پایه مبانی تفسیری و کلامی وی بازخوانی و تبیین کند و در عین حال به حل تعارضات ظاهری میان آیات و روایات مربوط به این مسئله پردازد.

۲. مفهوم‌شناسی

معنای «غیب»

پیش از ورود به مباحث کلامی و تفسیری، روشن‌سازی مفاهیم بنیادین از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا هرگونه ابهام در تعریف مفاهیم کلیدی می‌تواند بر کل فرآیند استدلال اثر بگذارد. یکی از این مفاهیم اساسی، واژه «غیب» است که در حوزه قرآن، کلام و عرفان نقش محوری دارد.

کلمه «غیب» وصف و مصدر عربی است که در لغت به معنای غایب شدن، پنهان گشتن و از نظر دور ماندن آمده است (معطوف، ۱۳۸۷: ۱۲۷۵/۲). در اصطلاح قرآن کریم، روایات معصومان علیهم‌السلام و ادبیات کلامی و عرفانی، به معنای «پنهان» و «نهن از حواس» به کار رفته است (راغب، ۱۴۳۰: ۴۸۴؛ انیس و دیگران، ۱۳۸۶: ۱۴۳۶). این واژه در برابر «شهادت» (به معنای حضور) قرار می‌گیرد؛ خواه این حضور، حضوری مکانی باشد یا نزد حواس ظاهری، یا حضور نزد علم و آگاهی، و یا نزد بصیرت انسان. بر این اساس، با توجه به انواع چهارگانه حضور، معنای «غیب» نیز متنوع و دارای سطوح متفاوت خواهد بود (نیل‌ساز، ۱۳۹۲: ۳۴).

علامه طباطبایی معتقد است در اطلاقات قرآن کریم «غیب» مقابل «شهادت» به کار رفته و مکرر آمده: ﴿عالم الغیب و الشهاده﴾ (انعام: ۷۳، توبه: ۹۴ و ۱۰۵، رعد: ۹، مؤمنون: ۹۲، سجده: ۶، زمر: ۴۶، حشر: ۲۲، جمعه: ۸، تغابن: ۱۸). غیب و شهادت دو امر اضافی است به این معنا که ممکن است یک امر، نسبت به چیزی غیب و غایب باشد و نسبت به چیزی دیگر شهادت و مشهود گردد (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۴۳۹/۱۲). ممکن است یک شیء دارای چند وجه باشد یک وجهش برای غیر خود شهادت یعنی ظاهر باشد و وجه دیگرش غیب. یعنی یک موجود هم غیب باشد و هم شهادت (همان). در جای دیگر می‌گوید: «کلمه غیب بر خلاف شهادت، عبارت است از چیزی که در تحت حس و درک آدمی قرار نگیرد و آن عبارت است از خدای سبحان و آیات کبرای او که غائب از حواس ما هستند. یکی دیگر از موارد غیب نیز وحی است (طباطبایی، همان: ۷۳/۸).

شیء واحد می‌تواند نسبت به یک مُدرک، غیب و نسبت به مدرک دیگر شهادت باشد. علت



این امر هم از نظر علامه این است که موجودات خالی از حدود نیستند و هرگز از حدود خود جدا نمی‌شوند. به عبارتی چون مدرک دارای حد است پس اگر چیزی داخل در حد آن بود شهادت و گرنه غیب است (ایرانپور، ۱۳۸۶: ۴).

با توجه به تعریف علامه از غیب و شهود می‌توان دریافت که حضور چیزی نزد یک مُدرک کافی است برای اینکه آن را مشهود آن مدرک بدانیم و غیبت آن شی از آن مدرک برای اتصافش به غائب نسبت به آن مدرک نیز کفایت می‌کند. پس اینها دو معنای نسبی هستند (ایرانپور، ۱۳۸۶: ۵)، چنان که علامه خود به این مطلب تصریح می‌کند.

علامه می‌نویسد: «کلمه «شهادت» به معنای چیزی است که مشهود و حاضر در نزد مدرک باشد همچنان که غیب معنای مخالف آن را می‌دهد و این دو، معنای اضافی و نسبی است. به این بیان که ممکن است یک چیز برای کسی یا چیزی غیب و برای شخص و یا چیزی دیگر شهادت باشد. در «مشهود»، امر دائر مدار نوعی احاطه‌ای شاهد بر موجود مشهود است، یا احاطه حسی، یا خیالی، یا عقلی و یا وجودی. حال آنکه در غیب دائر مدار نبودن چنین احاطه‌ای است (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۱۹/۳۸۱). علامه شهادت را همان حضور می‌داند همان‌گونه که علم را نیز حضور می‌داند، حضور وجود مجرد برای وجود مجرد دیگر (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۲/۱۵۸). بنابراین اگر شهادت، حضور و علم است غیب عدم حضور و عدم علم است. از اینرو می‌توان گفت تعریفی که علامه از غیب و شهود ارائه می‌دهد ریشه در مبانی معرفت‌شناسی او دارد.

۳. مصادیق «غیب»

علامه در تفسیر آیه سوم سوره بقره مصادیقی را برای «غیب» ذکر می‌کند از جمله: خداوند، آیات بزرگ الهی و وحی که همگی از حواس غائب هستند (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۱/۷۳). در تفسیر آیه ۳۳ همان سوره نیز غیب را اسماء الهی می‌داند نه علم به آن اسماء و معتقد است که با توجه به آیات بعد، این اسماء با مسماهای خود موجوداتی زنده و دارای عقل هستند که در پس پرده غیب قرار دارند (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۱/۱۸۰-۱۷۹).

از مصادیق دیگر غیب از نظر علامه قیامت (همان: ۱۲/۴۴۰)، وحی (همان: ۲۰/۳۵۹)، عالمی فوق عالم ماده (همان: ۱۰/۴۶؛ ۱۱/۹۶)، اخبار گذشته و گذشتگان (همان: ۱۱/۳۴۳؛

۳/۲۹۷؛ ۱۰/۳۶۲) را می‌توان برشمرد.

۴. علم غیب و اقسام آن

با توجه به معنای «غیب»، معنای علم غیب هم روشن می‌شود. علمی که متعلق آن امور غیبی و پنهان از حواس آدمی است. لازم به ذکر است که علم به غیب با تعریفی که علامه از غیب ارائه می‌دهد و آن را عدم حضور و عدم علم می‌داند منافاتی ندارد، زیرا گفته شد که غیب و شهادت دو امر اضافی و نسبی است. بنابراین علم به غیب در ادبیات قرآنی یعنی علم به خداوند و اسماء و صفات او، علم به وحی، قیامت و اخبارگذشتگان.

علم غیب را می‌توان به سه قسم تقسیم نمود:

۱) علم غیبی که مخصوص ذات خداوندی است و احدی از آن آگاهی ندارد حتی پیامبران، ائمه، جبرئیل و فرشتگان. آیات و روایاتی نیز بر این مدعا دلالت دارد، از قبیل: ﴿وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾ (انعام: ۵۹)، ﴿إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ﴾ (یونس: ۲۰) که در این آیات ادات حصر (الا و انما) علم را منحصر به خداوند می‌کند. روایاتی هم در این زمینه وجود دارد که این علم را علم مخزون و مکنون می‌نامد (مجلسی، ۱۴۰۴: ۷۹/۳؛ صفار، ۱۴۰۴: ۱۱۳).

۲) علوم عمومی که از نظر نوع مردم پنهان است و تنها عده کمی که فراست و کیاست ذاتی دارند آن علوم را می‌فهمند مانند پیش‌بینی‌های بعضی از علمای سیاست و اقتصاد و مرتاضان و معبران خواب. این قسم اگر چه از نظر لغت مشمول علم غیب می‌شود، ولی از نظر قرآن و حدیث داخل در علم غیب نیست؛ زیرا غیب در لسان قرآن و حدیث عبارت است از: «ما غاب عن الخلق علمه و خفی ماخذه» یعنی علمش از مخلوق پوشیده و راه وصولش پنهان باشد.

۳) علوم عمومی که نه مردم آن را می‌دانند و نه مختص خداست. این گونه علوم را به مقداری که خداوند صلاح بداند و به مقتضای حکمتش به ملائکه، انبیاء و ائمه علیهم‌السلام عطا می‌کند (کلینی، بی‌تا: ۳۸۱/۱-۳۸۰).

همچنین می‌توان علم غیب را به دو قسم محدود و نامحدود تقسیم نمود که قسم نامحدود (مطلق) تنها و بالذات در اختیار خداوند است و قسم محدود (نسبی) با توجه به ظرفیت‌ها و استعدادهای متفاوت بشری در اختیار غیر خدا قرار می‌گیرد (نادم، ۱۳۹۱: ۱۵۰). از



دیدگاه علامه هم علم غیب به دو قسم ذاتی و تبعی تقسیم‌پذیر است. قسم ذاتی آن مختص خداوند است و نوع تبعی آن از ناحیه‌ی خداوند به غیر او هم تعلیم داده می‌شود (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۲۰/۸۶). او در جایی دیگر از تفسیر خود خزینه‌های غیب را مشتمل بر دو نوع می‌داند: یکی غیب‌هایی که پا به عرصه وجود هم گذاشته‌اند و دیگری غیب‌هایی که از مرحله شهادت خارجند و ما آنها را «غیب مطلق» می‌نامیم. او معتقد است که آن غیب‌هایی هم که وارد جهان وجود و شهود و عالم حد و قدر شده است، صرف نظر از حد و اندازه خود باز به عالم غیب مطلق برگشته، همان غیب مطلق هستند و اگر به آنها شهود گفته می‌شود، با حفظ حد و قدری است که دارند و می‌توانند متعلق علم ما قرار گیرند. در نگاه این مفسر حکیم می‌توان موجودات عالم را موقعی که متعلق علم ما قرار نگرفته‌اند «غیب نسبی» نامید، چه اینکه چنین غیبی، وصفی است که به حسب اختلاف نسبت‌ها مختلف می‌گردد (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۷/۱۷۹).

۵. مالک حقیقی غیب و علم غیب

در آیات متعددی از قرآن خداوند علام الغیوب و دانای نهان معرفی شده است. مستفاد از برخی آیات هم این است که خداوند مالک غیب و علم غیب او ذاتی است. هم غیب و هم علم غیب بالاصاله و ذاتا از آن خداوند است. به نظر علامه آیه ۷۷ سوره نحل ﴿وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلِمَةٍ بَصْرَةٍ﴾ ملکیت خاص خداوند نسبت به خود غیب را اعلام می‌دارد نه ملکیت او نسبت به علم غیب را، همان‌گونه که برخی چنین پنداشته، کلمه «علم» را به‌عنوان مضاف در تقدیر گرفته‌اند. وی در ادامه می‌نویسد: خدای سبحان مالک و غیب آسمان‌ها و زمین است، ملکیتی که می‌تواند در آن به هر نحوی که بخواهد تصرف کند همان‌طور که می‌تواند در شهادت و ظاهر آن تصرف کند، زیرا غیب هر چیزی از شهادت آن جدا نبوده و غیب آن، موجودی است ثابت با شهادتش (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۱۲/۴۴۱). انحصار این ملکیت در خداوند از تقدم خبر (الله) بر مبتدا (غیب السماوات) به دست می‌آید.

علامه اختصاص علم غیب بالاصاله به خداوند را مستفاد از آیه ۲۷ سوره جن می‌داند: ﴿عَالَمِ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا﴾ یعنی خداوند عالم به غیب است و احدی را بر غیب خود اظهار

نمی‌کند. اظهار کسی بر چیزی به معنای آن است که او را در رسیدن به آن چیز کمک کند و او را بر آن مسلط سازد. مفاد آیه به کمک سیاق آن، این است که می‌خواهد بفهماند علم غیب مختص به خدای متعال است و کسی را برای احاطه به غیب خود کمک نمی‌کند. علم او ظاهر و باطن سراسر عالم را فرا گرفته و به همین جهت برای نوبت دوم غیب را به خودش نسبت داده است. پس مفاد آیه سلب کلی است (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۸۲/۲۰-۸۳).

با توجه به آیه بعد ﴿إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾ که از سلب کلی آیه قبل مواردی را استثناء می‌کند این نتیجه به دست می‌آید که علم غیب اصالتاً از خداوند است و به تبعیت خداوند دیگران هم می‌توانند هر مقداری که او بخواهد به تعلیم خدا علم غیب را دارا گردند (همان: ۸۳) بنابراین که علم غیب را ذاتاً مخصوص خداوند و به تبع او از آن دیگران بدانیم تعارض ظاهری و بدوی این دو آیه هم به مرتفع می‌گردد.

۶. سبب اختصاص علم غیب به خداوند

به اعتقاد علامه سبب حقیقی اختصاص علم غیب به خداوند، نا محدود بودن او و محدود بودن غیر اوست. غیر او هر چه باشد وجودش محدود است و ممکن نیست که از حدش بیرون شده و به آنچه که خارج از حد او و غایت اوست آگاه شود و معلوم است که غیر از خداوند هیچ موجودی غیر محدود و غیر متناهی و محیط به تمام اشیاء نیست. پس تنها او عالم به غیب است (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۸/۴۸۵-۴۸۴). بنابراین غیر خدا حتی پیامبر اسلام ﷺ که اولین مخلوق، صادر اول و اقرب موجودات به خداوند است، نسبت به خدای تعالی وجودی محدود داشته و نسبت به خارج از حد خود که عالم غیب است علم و آگاهی ندارد.

۷. امکان شناخت و دستیابی به عالم غیب

علوم و آگاهی‌های بشر نسبت به جهان پیرامون خود همواره از دوره «حس و تجربه» و «تفکر و استدلال» به دست می‌آید. از طرف دیگر در طول تاریخ شخصیت‌های والایی مثل انبیاء با هدف هدایت و تربیت بشر، خود را مبعوث جهان غیب دانسته، ادعا کرده‌اند که حامل پیام‌هایی از آن جهان به صورت کلام و گفتار هستند (نک: کتاب مقالات: مقاله «اثبات علم غیب امامان

معصوم علیه السلام از قرآن کریم، «مؤسسه ولی عصر علیه السلام». ایشان معتقدند که این پیام ها را از طریق حس و تجربه و یا تفکر و استدلال به دست نیاورده‌اند، بلکه از جانب خداوند به آنها القاء شده و ریشه در جهان غیب دارد. این واقعیت و این ادعا همواره در طول تاریخ، توجه اندیشمندان را به خود جلب کرده و سبب شده ایشان به امکان ارتباط بشر با عالم ماوراء طبیعت و جهان غیب بدون استمداد از حس و تفکر اندیشیده، سپس به تبیین و تفسیر آن پردازند. تبیین ایشان در واقع پاسخ به سؤال‌هایی در این رابطه است، سوالاتی نظیر: آیا آگاهی به غیب برای بشر امکان پذیر است؟ آیا دلیلی بر تحقق خارجی آن وجود دارد؟ به عبارت دیگر از امکان ذاتی و امکان وقوعی شناخت آدمی نسبت به غیب سؤال می‌شود که آیا ذاتا امکان دارد انسان به عالم غیب بار یافته و از آنجا آگاهی‌هایی کسب کند و آیا چنین چیزی در خارج اتفاق افتاده است؟ اولین مسئله بعد از اثبات وجود عالم غیب، این است که آیا شناخت این عالم ممکن است یا نه و اگر ممکن است راه شناخت آن چیست؟

حکما و فلاسفه، متکلمان و مفسران هر کدام با نگرش و پیش فرض‌ها و مبانی خاص خود به مسئله فوق پرداخته، ثابت می‌کنند که برای انسان علی‌رغم محدودیت‌های مختلفی نظیر محدودیت‌های زمانی و مکانی و قوای ادراکی، این توانایی و امکان وجود دارد که به جهان ماورای طبیعت سرکی بکشد. برخی از راه قدرت بی‌پایان و اراده خداوند این مدعا را ممکن دانسته‌اند که متکلمین غالبا از این دسته‌اند. آیاتی از قرآن هم بر آن گواه است همچون: ﴿وَلَا يَحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ﴾ (بقره: ۲۰۶). بعضی هم بر این باورند که در زندگی بشر و دیگر جانداران یک رشته آگاهی‌هایی خارج از قلمرو حس و عقل وجود دارد. این آگاهی‌ها عبارتند از: الهام به جانداران، رویاهای راستین، الهام در بیداری، تنویم مغناطیسی، نهان بینی و روشن بینی. این موارد ثابت می‌کند که برای انسان علاوه بر حس و عقل، درک مرموزی است که احیانا به او دست می‌دهد ولی نتیجه این دو عامل نیست (سبحانی، ۱۳۷۷: ۵-۱۱). فلاسفه‌ای مثل ابن‌سینا با استناد به تجربه و نیز دلیل عقلی، انسان را عالم به غیب می‌دانند (شاکر، ۱۳۹۱: ۶۹؛ اعرابی، ۱۳۹۲: ۱۴۰-۱۴۴). فیلسوفان بزرگی نظیر ابن‌سینا، شیخ اشراق و ملاصدرا انسان را قابل آن می‌دانند که در سیر تکاملی خود به مرتبه‌ای از تجرد نائل شود که بتواند

با موجود مجردی که مخزن تمامی علوم است ارتباط برقرار کند و از همه علوم وی بهره‌مند گردد، یعنی عالم به غیب گردد. تجرد علم، عالم و مفیض علم یکی از ادله فلسفی مهم ایشان است (همان: ۱۴۴-۱۴۱). علامه طباطبایی نیز به‌عنوان یک فیلسوف و حکیم متأله، متکلم و مفسر بر اساس دلیل عقلی و نقلی معتقد است که علم غیب برای غیر خداوند هم ممکن است. وی به‌عنوان فیلسوف و شارح حکمت متعالیه ادله عقلی ملاصدرا را در این رابطه می‌پذیرد. دلیل نقلی مستند وی هم دسته‌ای از آیات و روایات است، آیتی مثل ﴿عَالَمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهَرُ عَلَيَّ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ...﴾ به نظر علامه این آیه می‌فهماند که خدای متعال هر پیامبری را که بخواهد به هر مقدار از غیب مختص خود آگاه می‌سازد و همچنان که دسته‌ای از آیات علم غیب را مختص به خدا می‌داند دسته‌ای دیگر آن را در مورد غیر خدا هم ممکن می‌شمارد (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۱۹/۸۳).

روایات هم مثل فرمایش امام رضا علیه السلام به «عمر ابن هذاب» که به او خبر کشته شدن یکی از ارحامش را داد و «ابن هذاب» به دلیل اختصاص علم غیب به خداوند آن را انکار کرد (نک: مقاله مناظره امام رضا علیه السلام با عمر بن هذاب؛ بارگذاری شده در سایت امامت پدیا= دانشنامه امامت و ولایت) سپس حضرت فرمودند که طبق آیه ۲۸ سوره جن، رسول الله صلی الله علیه و آله که مرضی خداست غیب می‌داند و ما هم ورثه همان رسول هستیم (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۹/۲۰).

۸. علم غیب پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام

بحث و اختلاف نظر در رابطه با علم غیب داشتن معصومین از همان عصر رسالت و زمان ائمه علیهم السلام وجود داشته، سر منشاء این اختلاف آراء وجود آیات و روایات متعارض است. دسته‌ای از آیات علم غیب را منحصر به خداوند می‌داند مثل ﴿وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ...﴾ (انعام: ۵۹) و مثل ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ...﴾ (نحل: ۶۵). دسته‌ای دیگر این انحصار را شکسته، آگاهی از غیب را در مورد غیر خدا هم ممکن می‌داند. مثل آیه ۲۷ سوره جن که گذشت و همچنین آیه ۴۹ سوره هود.

از طرف دیگر، دسته‌ای از روایات، علم غیب را از معصومین علیهم السلام نفی می‌کند؛ مثل روایت

سُدیر از امام صادق علیه السلام که در مجلسی فرمودند: «شگفتا از مردمی که گمان می کنند ما غیب می دانیم» (کلینی، بی تا: ۱/۳۷۸). یا روایتی که از عایشه نقل شده مبنی بر اینکه سه چیز است که هر کس دهن به یکی از آنها باز کند افتراء بزرگی به خدا زده است و یکی از آنها اخبار پیامبر از فردای مردم می باشد؛ زیرا خداوند فرموده است: ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۱۵/۵۶۳-۵۶۲). در مقابل این دسته بخش دیگری از روایات وجود دارد دال بر اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام عالم به غیب بوده اند، از جمله آن می توان همان روایت سدیر از امام صادق علیه السلام را نام برد. سدیر می گوید چون حضرت از آن مجلس برخاست و به منزل رفت، من و دو نفر دیگر از اصحاب خدمت حضرت رفتیم و در مورد فرمایش وی که فرموده بود ما علم غیب نداریم سؤال کردیم حضرت طی فرمایشاتی فرمودند که به خدا تمام علم کتاب نزد ماست (کلینی، بی تا: ۱/۳۷۹-۳۷۸). یا روایت عمار ساباطی از امام صادق علیه السلام که وقتی از حضرت سوال شد آیا امام علم غیب می داند؟ فرمودند: «نه، ولی هرگاه بخواهد چیزی را بداند خداوند آن را به او می آموزد» (همان: ۳۸۰).

این گونه تعارضات و تناقضات بدوی و ظاهری در آیات متعدد قرآن نیز به چشم می خورد و در مبحث جبر و اختیار، قضا و قدر و میراندن موجودات نیز دو دسته آیات ظاهرا متعارض دیده می شود که گاهی رهن عالمان دینی شده و موجب گردید تا با اخذ یک دسته و طرد دسته ای دیگر، آراء کلامی و تفسیری خاصی را اتخاذ کنند. در حالی که می توان به کمک قواعد فقهی، اصولی، کلامی، فلسفی و تفسیری بین آنها جمع و هرگونه تعارض بین آیات قرآن کریم را مرتفع نمود. به علاوه اینکه این نوع تناقضات باعث شبهاتی درباره قرآن کریم نیز شده است.

ادعای تناقض در آیات علم غیب، از جمله شبهاتی است که در مورد قرآن از سوی باراشر^۱ مطرح گردیده است. وی معتقد است آیاتی که علم غیب را منحصر در خداوند می داند با آیاتی که از آگاهی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و برخی از برگزیدگان الهی از غیب خبر می دهد، در تناقض است

۱- مایر میخانیل باراشر خاورشناس یهودی در مراکش متولد و در اورشلیم مشغول به تحصیل شد. او در سال ۱۹۹۱م، با اخذ درجه دکتری از دانشگاه عبری اورشلیم فارغ التحصیل گردید و در همان دانشگاه به تدریس پرداخت. وی در حوزه فلسفه اسلامی، تفسیر شیعه و فرقه نصیریّه پژوهش می کند (نیل ساز، ۱۳۹۲: ۳۲).

(نیل ساز، ۱۳۹۲: ۳۱). علامه طباطبایی بر این اعتقاد است که پیامبر ﷺ و ائمه اهل بیت دارای علم و آگاهی نسبت به جهان غیب هستند، بدون اینکه تعارضی بین آیات رخ دهد. وی برای اثبات مدعای خود به آیه ۲۸ سوره جن استناد می‌کند ﴿عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ...﴾ (جن: ۲۷-۲۸) وی با توجه به معنای اظهار (اظهار کسی بر هر چیزی به معنای آن است که او را در رسیدن به آن چیز کمک کند و بر آن مسلط سازد)، آیه اول را چنین معنی می‌کند که خداوند عالم به تمامی غیب‌هاست (ال در الغیب را ظاهرا ال جنس و استغراق می‌گیرد) آن هم به علمی که مختص خود اوست و هیچ کس از مردم را بر این علم مخصوص خود آگاه و محیط و مسلط نمی‌سازد. پس مفاد این آیه سلب کلی است. بلافاصله بعد از این آیه با آیه‌ای دیگر این انحصار را با ادات استثناء (الا) می‌شکند. علامه می‌گوید که این استثناء «لمن ارتضى من رسول» استثنای از کلمه «احدا» و جمله «من رسول» بیان جمله «من ارتضى» است، در نتیجه معنای آیه این‌گونه می‌شود که خداوند هر پیامبری از پیامبران خود را که بخواهد بنابر حکمت و مصلحت خود و مرتبه و مقام و ظرفیت وجودی آن پیامبر از علم غیب بهره مند می‌سازد (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۲۰/۸۳-۸۲).

از نگاه علامه آیه: ﴿فَلَا يَظْهَرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا﴾ پس از اینکه عمومیت خود را با استثنای بعد از دست داد، به صورت عام مخصص در آمده که باز هم می‌تواند تخصیص بخورد همان‌گونه که درباره انبیاء تخصیص خورده است. دلیل علامه این است که آیاتی از قرآن دلالت دارد بر اینکه بر پیامبر اسلام ﷺ وحی می‌شود مثلا فرموده: ﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالتَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ﴾ (نساء: ۱۶۳) و نیز دلالت دارد بر اینکه وحی یکی از مصادیق غیب است ﴿وَمَا هُوَ عَلَىٰ الْغَيْبِ بِضَنِينٍ﴾ (تکویر: ۲۴). بنابراین سایر پیامبران نیز دسترسی به غیب دارند همچنان‌که رسول گرامی اسلام دارد. البته با اختلاف مراتبی که در بینشان وجود دارد. در مورد علم امام نیز نگاه علامه این است که امام به همان معنایی که قرآن این کلمه را استعمال می‌کند عالم به غیب می‌باشد. دلیل علامه این است که خداوند در قرآن امام را به صفات صبر و یقین توصیف کرده است:

﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ آئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَلَّوْا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾ (سجده: ۲۴)، با اینکه امامان را

این گونه توصیف کرده که حجاب و پرده از پیش رویشان برداشته شده: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾ (انعام: ۷۵) و نیز در سوره تکاثر آیه ۶ فرموده: ﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾ (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۲۰/ ۸۷). امامت حضرت ابراهیم علیه السلام را می توان از آیه: ﴿وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ فَقَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...﴾ (بقره: ۱۲۴) اثبات کرد و منظور از امام هم مقامی غیر از نبوت و فراتر از آن است.

علامه با ضمیمه کردن آیه شریفه: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ فُسْبِحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ (یس: ۸۳) به آیات فوق و نیز با توجه به آنچه که از آیه اخیر استفاده می شود مبنی بر اینکه ملکوت هر چیز همان کلمه «کن» است که خداوند می گوید و گفتن او هم عین فعل و ایجاد است پس در نتیجه ملکوت، همان وجود اشیاست از جهت انتساب قیامی که به ذات خداوند دارند، به این مطلب دست می یابد که منظور از نشان دادن ملکوت آسمان و زمین بدین جهت است که خداوند خود را به ابراهیم علیه السلام نشان دهد منتهی از طریق مشاهده اشیا. نظر در ملکوت اشیا هم قطعاً انسان را به توحید هدایت می کند؛ زیرا مقام فعل و ایجاد ذاتاً از آن خداست و کسی با او در آن شرکت ندارد (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۷/ ۲۴۳-۲۴۲).

غرض از ارائه ملکوت هم این بوده که حضرت ابراهیم علیه السلام که دارای مقام امامت شده به یقین نسبت به آیات خداوند برسد، یقینی که نتیجه اش یقین به اسماء حسنی و صفات علیای خداوند است و این همان مرتبه ای است که برای رسیدن به آن مرتبه، خداوند متعال فرمود: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ... لَيْلِيَهُ مِنْ أَيْتَانَا﴾ (اسراء: ۱) یا ﴿مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى﴾ (نجم: ۱۸) و این یقین به آیات نهایت درجه ای است که انبیاء در سیر تکاملی خود می توانند به آن برسند. این علم یقینی آثاری دارد. یکی از آن آثار کنار رفتن پرده حواس از روی حقایق عالم کون و ظاهر شدن آنچه در پس حجاب محسوسات است به آن مقداری که خدا بخواهد: ﴿كَلَّا لَوْ تَعْمَلُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ، لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾ (تکاثر: ۶) (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۷/ ۲۴۳-۲۴۴). علم غیب پیامبر و امام از طریق روایات هم قابل اثبات است و در فرمایشات خود ائمه علیهم السلام به این مسئله تصریح شده است. مثل روایت محمدبن فضل هاشمی از امام رضا علیه السلام که

ذکر آن گذشت و علامه آن را در بحث روایتی خود نیز آورده است (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۹۱/۲۰).

۹. دفع یک شبهه

علامه طباطبایی در تفسیر خود بعد از تبیین آیه نهم سوره احقاف طی ارائه یک بحث فلسفی درباره عالم بودن پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام نسبت به غیب، شبهه‌ای را در این رابطه مطرح کرده، سپس پاسخ می‌دهد. وی قائل است که بنابر روایات بسیاری که از ائمه علیهم السلام به ما رسیده، خداوند هر چیزی را به پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام تعلیم داده است. و در بعضی از همان روایات آمده که علم پیامبر ﷺ از طریق خداوند و علم ائمه علیهم السلام از طریق رسول الله ﷺ بوده است. حال شبهه این است که بنابر گزارشات تاریخی، سیره اهل بیت علیهم السلام چنین بوده که در طول زندگی خود مانند سایر مردم زندگی می‌کرده‌اند و کارهای خود را از راه‌های عادی و اسباب ظاهری انجام می‌دادند و مانند دیگران گاهی به هدف خود می‌رسیده و گاهی هم نمی‌رسیدند؛ در حالی که اگر ایشان علم غیب داشتند اولاً باید همواره به هدف خود نائل می‌آمدند. ثانیاً مصائبی که به ایشان وارد می‌آمد چون نسبت به آن‌ها عالم بودند پس خود را عالماً عامداً به مهلکه می‌انداختند. به‌عنوان مثال حضرت علی علیه السلام خود را از روی علم و عمد در معرض ترور ابن ملجم قرار داد و یا اینکه امام حسین علیه السلام عالمانه و آگاهانه به مسلخ کربلا رفت (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۱۸/۲۹۲-۲۹۳).

علامه معتقد است که این اشکال و شبهه یک نوع مغالطه است و در آن بین علوم عادی و غیر عادی خلط گردیده و علم غیب غیر عادی است که کمترین اثری در مجرای حوادث خارجی ندارد. او در توضیح بیشتر مطلب بیان می‌دارد که افعال اختیاری انسان علاوه بر اراده او به علل و شریط مادی و زمانی و مکانی نیز بستگی دارد. مجموع اراده و این علل و شرایط علت تامه برای وجود صدور فعل از انسان است؛ زیرا با وجود علت تامه، امکان تخلف معلول از آن علت تامه محال است. بنابراین افعال اختیاری ما و به‌طور کلی تمامی حوادث خارجی وقتی در خارج به وجود می‌آیند که حدوث آن به خاطر وجود علت تامه واجب شده باشد (الشیء ما لم یجب لم یوجد) (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۱۴). سپس علامه از بیانات فوق نتیجه می‌گیرد که تمامی حوادث عالم سلسله نظام یافته‌ای است که مجموعاً متصف به وجود است و محال است که یکی از آن حوادث از این مجموعه حذف شده، چیز دیگری جای آن را بگیرد. دستاورد دیگر علامه از

مطالب پیش گفته این است که این سلسله زنجیروار هم گذشته‌هایش و هم حوادث آینده‌اش از روز اول واجب بوده است. در ادامه با توجه به این مقدمات بیان می‌دارد که اگر بر فرض شخصی به این سلسله حوادث عالم همان‌طور که هست و خواهد بود علم داشته باشد، علم او نسبت به هیچ یک از آن حوادث را هر چند اختیاری هم باشد تغییر نخواهد داد یعنی نسبت و جوب بین حوادث را ممکن نمی‌سازد (همان: ۲۹۳-۲۹۴).

بنابراین می‌توان گفت اگر قرار است شهادت حضرت علی علیه السلام در زمان و مکانی مشخص و توسط شخصی معین اتفاق بیفتد، علم امام حادثه ترور خود را ممکن الوجود نمی‌سازد و این علم هم تکلیفی برای حضرت ایجاد نمی‌کند که مثلاً از رفتن به مسجد خودداری نماید، زیرا این علم، علم به غیب و شدنی‌هاست نه علم عادی تا تکلیف‌آور باشد (همان: ۱۹۴، پاورقی). علامه مطلب را با طرح یک سؤال دنبال می‌کند و آن اینکه این علم یقینی به غیب هرگاه در مسیر افعال اختیاری ما قرار گرفت، همانند علم حاصل از طرق عادی شده تکلیف‌آور می‌گردد. وی در پاسخ این سؤال می‌گوید که این علم یقینی منافاتی با علم عادی ندارد؛ چرا که بسیار اتفاق می‌افتد انسان علم عادی به چیزی دارد، ولی بر خلاف آن عمل می‌کند. وی سپس به آیه ۱۴ سوره نحل استشهد می‌کند: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ﴾، یعنی کفار با اینکه به علم عادی یقین دارند که عذاب می‌شوند، باز بر عناد خود اصرار می‌ورزند؛ زیرا در سلسله علل که یک علت هوای نفس آنان است، انکارشان حتمی و مثل علم عادی به وجوب فعل است (همان: ۲۹۵).

در پایان این مبحث علامه به اشکال دیگری مبنی بر عدم تصور علم یقینی انسان به چیزی خلاف اراده او، اینگونه پاسخ می‌دهد که صرف علم داشتن به چیزی که مخالف اراده ما است، باعث نمی‌شود که در ما اراده‌ای مستند به آن علم پیدا شود، بلکه آن علمی ملازم با اراده موافق است که با التزام قلب نسبت به آن همراه باشد (همان).

۱۰. توجیه آیات متعارض نما

همانطور که قبل از این هم بیان شد در رابطه با علم غیب دو دسته آیات وجود دارد. یک دسته علم غیب را از غیر خدا نفی کرده، آن را مختص به خداوند می‌داند نظیر:

﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ؛ بگو جز خداوند هیچ یک از کسانی

که در آسمان‌ها و زمین هستند ﴿(نحل: ۶۵)﴾.

- ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ؛ و کلید خزائن غیب نزد خداوند است و کسی جز او بر آن آگاه نیست﴾ (انعام: ۵۹).

- ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ؛ بگو ادعا نمی‌کنم که گنجینه‌های رحمت خداوند پیش من است و من به خودی خود علم غیب ندارم﴾ (انعام: ۵۰).

- ﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفَعَّلُ بِي وَلَا بِيَكُمُ؛ بگو من از بین رسولان اولین پیغمبر نیستم و نمی‌دانم که با من و شما عاقبت چه می‌کنند﴾ (احقاف: ۹).

- ﴿لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ؛ اگر من پیامبر غیب می‌دانستم هم خیر زیادی کسب می‌کردم و هم بدی‌ها و گرفتاری‌ها به من نمی‌رسید﴾ (اعراف: ۱۸۸).

از آنجا که در این آیه کلمه «لو» امتناعیه است مفهوم آیه این می‌شود که چون به من پیامبر ﷺ بدی و مصیبت می‌رسد، پس غیب نمی‌دانم. بر اساس دسته‌ای دیگر از آیات غیر از خدا دیگران نیز می‌توانند علم غیب را دارا شوند برخی از این آیات عبارتند از:

﴿إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾ (جن: ۲۸)، بدین معنا که کسی جز خدا غیب نمی‌داند مگر رسولی که خدا انتخاب کند.

یا درباره حضرت صالح ﷺ فرمود که به قوم خود گفت: ﴿... فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدُّ غَيْرٍ مُّكْدُوبٍ؛ پس صالح گفت: سه روز [فرصت دارید که] در خانه هایتان از زندگی برخوردار باشید. این وعده ای بی دروغ است﴾ (هود: ۶۵).

حضرت عیسیٰ ﷺ نیز خطاب به بنی اسرائیل گفت: «اگر بخواهید به شما خبر می‌دهم چه می‌خورید و چه در خانه‌هایتان ذخیره کرده‌اید» (آل عمران: ۴۹).

از طرف دیگر خداوند در قرآن می‌فرماید که آیات قرآن از نزد من نازل شده و در آنها هیچ اختلافی نیست: ﴿... لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا؛ آیا به قرآن [عمیقاً] نمی‌اندیشند؟ چنانچه از سوی غیر خدا بود، همانا در آن اختلاف و ناهمگونی بسیاری می‌یافتند﴾ (نساء: ۸۲).

بنابراین نباید بین آیات فوق تعارضی واقعی وجود داشته باشد و اگر تعارضی هم به نظر می‌رسد بدوی و ظاهری و قابل رفع می‌باشد.

علامه طباطبایی برای رفع این تعارض طبق قاعده اصولی «الْجَمْعُ مَهْمَا أَمَكْنُ أَوْلَى مِنْ الطَّرْحِ؛ جمع کردن یعنی سازگاری انداختن تا جایی که ممکن است بر طرد تقدم دارد» (انصاری: ۱۳۹۵: ۲/۴۷۸). آیات مذکور را جمع کرده است. به این صورت که مراد از آیات دسته اول این است که علم غیب بالاصاله و ذاتا از آن خداست و خداوند به ذات خود عالم به غیب است، و مقصود از آیات دسته دوم این است که دیگران اگر علمی به غیب دارند به تعلیم او دارند. بنابراین هر جا خداوند از انبیاء حکایت کرده که منکر علم غیب شده‌اند (یا روایتی دال بر عدم علم ائمه به غیب یافت شود) منظور این بوده که ایشان اصالتا عالم به نمان نیستند نه اینکه با وحی و الهام الهی نیز دانای به غیب نمی‌شوند (همو، ج ۲۰: ۱۶۰).

همچنین علامه معتقد است که رسولان در هر چیز که تحقق یافتن رسالتشان به آن مشروط باشد که نسبت به آن علم غیب داشته باشند، این علم را خواهند داشت، چه متن رسالتشان از قبیل معارف اعتقادی و شرایع دین و قصص و حکمت‌ها و عبرت‌ها باشد و چه اینکه علامت‌های رسالتشان باشد و مردم با دیدن آن نشانه و معجزه به صدق رسول در ادعای رسالتش پی ببرند (همان: ۱۸۹). علامه در تفسیر آیه ۹ سوره ی احقاف بیان می‌دارد که این آیه علم به غیب خاصی را نفی می‌کند نه مطلق علم غیب را و آن علم غیب نفی شده حوادثی است که ممکن است بعدها متوجه پیامبر یا مخاطبین او شود. چون مشرکین گمان می‌کردند کسی که دارای مقام رسالت است باید خودش ذاتا دارای علم غیب و قدرت غیبی مطلق باشد (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۱۸/۲۹۰).

نتیجه‌گیری

بررسی کلامی - تفسیری دیدگاه علامه طباطبایی نشان می‌دهد که «غیب» در اصل به معنای پوشیدگی از حس است و از همین‌رو جهان ماورای طبیعت عالم غیب نامیده می‌شود. این مفهوم در نسبت با «شهادت» معنا می‌یابد و امری نسبی است؛ بدین معنا که ممکن است چیزی برای فردی غیب و برای دیگری شهادت باشد. از منظر علامه، وجود خداوند متعال، اسماء و صفات

او، آیات عظیم الهی، و حی، قیامت، عوالم فراتر از ماده و اخبار مربوط به گذشته، همگی از مصادیق غیب در قرآن به شمار می‌روند. وی علم غیب را به دو قسم ذاتی و تبعی تقسیم می‌کند: علم ذاتی، مخصوص خداوند و قائم به ذات اوست، و علم تبعی، موهبتی الهی است که بنابر اراده و مشیت خداوند به پیامبران و امامان اعطا می‌شود. از نگاه علامه، امکان شناخت و دستیابی به غیب با دلایل عقلی و نقلی اثبات‌پذیر است و آیات و روایات نیز آگاهی پیامبر ﷺ و امامان  از غیب را تأیید می‌کنند؛ با این قید که علم ایشان اصالتاً از آن خداوند است و تنها در محدوده‌ای که او اراده کند در اختیارشان قرار می‌گیرد. بدین ترتیب، میان آیاتی که علم غیب را منحصر به خدا می‌دانند و آیاتی که بهره‌مندی انبیا و اولیا از آن را اثبات می‌کنند، تعارضی وجود ندارد. نکته مهم در نظر علامه آن است که آگاهی از غیب صرفاً معرفتی است و هیچ نقشی در تغییر یا ایجاد حوادث خارجی ندارد، بلکه تنها پرده از واقعیت موجود و آینده بر می‌دارد.



فهرست منابع

۱. قرآن کریم (۱۳۸۲). ترجمه الهی قمشه‌ای، چ ۱، قم، مؤمنین.
۲. نهج البلاغه (۱۳۸۱). ترجمه محمد دشتی، چ ۲، قم، خوشرو.
۱. اعرابی، غلامحسین؛ بخارایی زاده، سیدحیب (۱۳۹۲). علم غیب امامان علیهم‌السلام در آینه عقل، پژوهش‌های فلسفی - کلامی، دوره ۱۵، ش ۱، صفحات ۱۳۹ - ۱۶۲.
۲. انصاری، مرتضی (۱۳۹۵). فرائد الاصول، تقدیم و اشراف عباس علی زارعی سبزواری، چ ۱، قم، سلیمان زاده.
۳. انیس، ابراهیم و دیگران (۱۳۸۶). فرهنگ المعجم الوسیط، ترجمه محمد بندر ریگی، چ ۲، قم، نگین.
۴. ایرانبور، پروین (۱۳۸۶). شهادت و غیب از نظر علامه طباطبایی، نشریه فلسفه و کلام، علامه، ش ۱۴، صفحات ۱ - ۲۶.
۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۳۰). المفردات فی غریب القرآن، چ ۱، بیروت، موسسه العلمی للمطبوعات.
۶. سبحانی، جعفر (۱۳۷۷). امکان ارتباط با عالم غیب، کلام اسلامی، ش ۲۵، صفحات ۴ - ۱۱.
۷. سپاهیان، محمد امین؛ ملکی، یداله؛ تابان، جعفر (۱۳۹۹). بررسی ماهیت و مفهوم علم غیب خدا و غیر خدا از دیدگاه علامه طباطبایی، ماهنامه جامعه‌شناسی سیاسی ایران، دوره ۳، ش ۴.
۸. شاکر، محمدتقی؛ برنجکار، رضا (۱۳۹۱). مسئله آگاهی از غیب و امکان آن از نگاه مفسران، فصلنامه مطالعات تفسیری، دوره ۳، ش ۱۰، صفحات ۶۵ - ۸۴.
۹. شریعتی، غلام محمد (۱۳۹۴). علم امامان به غیب از منظر قرآن با تأکید بر دیدگاه علامه طباطبایی، نشریه قرآن شناخت، سال ۱۵، صفحات ۱۳۸ - ۱۶۸.
۱۰. شمشیری، رحیمه (۱۳۹۸). دیدگاه علامه طباطبایی درباره علم غیب امامان، همایش ملی اندیشه‌های فلسفی - کلامی علامه طباطبایی.
۱۱. صفار، محمدبن الحسن (۱۴۰۴). بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم‌السلام، قم، مکتبه

- آیه الله المرعشی النجفی.
۱۲. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۸۳). *بداية الحکمه*، ترجمه علی شیروانی، چ ۹، قم، دارالعلم.
۱۳. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۸۵). *المیزان*، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، چ ۲۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۱۴. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۸۶). *نهایة الحکمه*، قم، چ ۴، دفتر انتشارات اسلامی.
۱۵. کلینی، محمدبن یعقوب (بی تا). *اصول کافی*، ترجمه سیدجواد مصطفوی، تهران، کتاب فروشی علمیه اسلامیة.
۱۶. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴). *مرآت العقول فی شرح اخبار آل الرسول*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۱۷. معطوف، لويس (۱۳۸۷). *المنجد*، ترجمه محمد بندر ریگی، چ ۱، تهران، انتشارات اسلامی.
۱۸. نادم، محمدحسن (۱۳۹۱). *علم غیب پیامبر و امام از نگاه متکلمین و فلاسفه*، امامت پژوهشی، سال ۲، ش ۶، صفحات ۱۶۴-۱۶۷.
۱۹. نیری، عصمت؛ قاسمی، حسین؛ دیاری بیدگلی محمدتقی (۱۳۹۵). *بررسی علم غیب ائمه علیهم السلام در مکتب کلامی علامه طباطبایی و شاگردان وی*، پژوهش های فلسفی - کلامی، دوره ۱۷، ش ۶۸، صفحات ۱۲۹-۱۴۶.
۲۰. نیل ساز، نصرت؛ معارف، مجید؛ روحی، کاووس؛ بهادری، آتنا (۱۳۹۲). *تقد شبهه تعارض آیات «علم غیب» در قرآن*، نشریه مطالعات تفسیری، دوره ۴، ش ۱۳، صفحات ۳۱-۵۰.